

مسأله اصلی تحقیق حاضر دیالوگ بین دو تن از برجسته‌ترین و تأثیرگذارترین چهره‌های فلسفی مغرب زمین است. ایمانوئل کانت<sup>۲</sup> بی‌تردید یکی از متفکران طراز اول و از محورهای تاریخ فلسفه غرب است، تا جایی که شاید بتوان تاریخ فلسفه غرب را به دو قسمت پیشاکانتی<sup>۳</sup> و پساکانتی<sup>۴</sup> تقسیم کرد، چرا که با او چرخش عظیمی در تاریخ تفکر فلسفی غرب شکل گرفته است. مهمترین اثر فلسفی کانت کتاب نقد عقل محض<sup>۵</sup> می‌باشد که در آن خطوط اصلی آرای و اندیشه‌های وی در باب مسأله شناسایی و متافیزیک گنجانیده شده است. از سوی دیگر مارتین هایدگر<sup>۶</sup> نیز مهم‌ترین فیلسوف قرن بیستم است و طبعاً نمی‌تواند با فلسفه کانت فاقد ربط و نسبت باشد.

هایدگر معتقد است که کانت در تاریخ فلسفه غرب از جایگاه و اهمیت بسیار ویژه‌ای برخوردار است و نکته حائز اهمیت این که پس از کتاب اثرگذار وجود و زمان<sup>۷</sup> - که مهم‌ترین کتاب فلسفی قرن بیستم محسوب می‌شود - مهم‌ترین آثار و نوشته‌های هایدگر در مورد فلسفه کانت است که از آن جمله می‌توان به تفسیر پدیدارشناسی نقد عقل محض کانت<sup>۸</sup>، مسائل بنیادین پدیدارشناسی<sup>۹</sup>، کانت و مسئله متافیزیک<sup>۱۰</sup>، نظریه کانت در باب وجود<sup>۱۱</sup> و «شیء چیست؟»<sup>۱۲</sup> اشاره نمود.

تفسیر هایدگر از کانت شاید کاملاً برخلاف اغلب تفاسیر متداول به نظر آید، چرا که هایدگر برخلاف اکثر تفاسیر موجود - که به نوعی غرض اساسی فلسفه انتقادی کانت را نفی امکان متافیزیک و تحکیم بنیان‌های علوم تجربی می‌دانند - معتقد است که «هدف و مسئله اساسی فلسفه کانت همانا اثبات امکان ذاتی شناخت متافیزیکی و پی‌ریزی بنیانی محکم برای متافیزیک - و نه علم - است و از نظر وی (هایدگر) کتاب نقد عقل محض کانت اساساً کتابی در باب اوتولوژی است و نه اپیستمولوژی»<sup>۱۳</sup>. از نظر هایدگر «موضوع اصلی کتاب کانت مسئله وجودشناسی است»<sup>۱۴</sup>.

هایدگر می‌کوشد تا با قوت تمام از کتاب نقد عقل محض یک تفسیر اوتولوژیک<sup>۱۵</sup> ارائه نماید. او اعتقاد دارد که برای اولین بار این کانت است که به نحو خاصی پرسش از مسأله وجود را مطرح کرده است، از این‌رو هایدگر تلاش کانت را «هستی‌شناسی بنیادین»<sup>۱۶</sup> نامیده است تا آن را از سیستم‌های هستی‌شناسانه رایج متمایز نماید، هرچند باید توجه داشت که هایدگر «تحقیق خود در کتاب وجود و زمان را نیز هستی‌شناسی بنیادین می‌نامد»<sup>۱۷</sup>.

کانت در کتاب خود به این پرسش پرداخته است که شناخت ما از موجودات - شناخت تجربی - چگونه میسر می‌شود؟ مقصود هایدگر از معرفت هستی‌شناسانه نیز نوعی دریافت پیشینی از هستی موجودات است و همین معرفت هستی‌شناسانه - یا دریافت پیشین ما از هستی موجودات - است که معرفت موجودشناسانه<sup>۱۸</sup> از موجودات را مقدر می‌کند. به نزد هایدگر این پرسش‌ها - پرسش از مبانی عینیت<sup>۱۹</sup> شناخت تجربی<sup>۲۰</sup> - تماماً پرسش‌هایی هستی‌شناختی - و نه معرفت‌شناختی<sup>۲۱</sup> - هستند. از نظر او بحث از بنیاد شناسایی و آنچه شناسایی ما را میسر می‌سازد، همان

نگاهی به کتاب

## کانت و مسأله متافیزیک<sup>۱</sup>

(درآمدی بر تفسیر هایدگر از فلسفه استعلایی کانت)

پیش کوششی

**بحث**  
**بر سر ماهیت و**  
**منشأ این شناسایی**  
**پیش از تجربه،**  
**محل اصلی چالش**  
**و تقابل تفاسیر**  
**شناخت‌شناسانه**  
**رایج از**  
**فلسفه کانت و**  
**تفسیر**  
**هستی‌شناسانه**  
**هایدگر از وی**  
**می‌باشد.**

کانت- نقد عقل محض- مشخص نماید. حتی هایدگر یکی از مهمترین آثار تفسیری خود از کانت تفسیر پدیدارشناختی نقد عقل محض کانت را به همین موضوع اختصاص می‌دهد و در قسمتی از این کتاب- که یکی از مهمترین و اساسی‌ترین آثار او راجع به تفسیر فلسفه کانت می‌باشد- در این باره چنین می‌نویسد: «روش کانت در کتاب نقد عقل محض عمدتاً مبتنی بر همان امری است که از زمان هوسرل تحت عنوان پدیدارشناسی فهم می‌شود. به همین دلیل تنها تفسیر

اهداف کانت به ناگزیر باید تفسیر پدیدارشناسانه باشد، حتی اگر این اهداف توسط وی تصریح نشده باشد.»<sup>۲۷</sup> به نزد هایدگر علت ناکامی کانت در تحقق هدف اصلی کتاب نقد عقل محض- بنیان نهادن یک مبنا جهت متافیزیک- همانا سوبرکتیویسمی<sup>۲۸</sup> است که در ارکان اندیشه کانت نهفته است. یکی از اهداف اصلی هایدگر در کتاب وجود و زمان- و در تفسیر وی از کانت- جبران شکاف بین سوژه<sup>۲۹</sup> و ابژه<sup>۳۰</sup> است که میراث دکارت<sup>۳۱</sup> است.

شاید بتوان گفت که هایدگر می‌کوشد تا در تفسیر خود از کانت، ادراک و فهمی غیر از فهم سوبرکتیویستی از انسان و جهان ارائه نماید، زیرا به نزد او (هایدگر) در طول تاریخ متافیزیک دو ساحت مستقل و منفک از هم- قلمرو سوژه و قلمرو ابژه- شکل گرفته و سپس رفته‌رفته سوژه سیطره خود را بر ابژه توسعه داده و در نهایت واقعیت<sup>۳۲</sup> معنای خود را بدون اتکا به آگاهی سوژه از دست داده است و به همین دلیل- سیطره سوبرکتیویسم دکارتی- فهم هستی به جای ارجاع به خود هستی به سوی افق آگاهی در سوژه ارجاع می‌شود، اما تفسیر هایدگر از کانت کاملاً در جهت عکس سوبرکتیویسم- یعنی توسعه قلمرو هستی در قلمرو سوژه- است.

هایدگر معتقد است که هرچند کانت با استفاده از نقش قوه خیال<sup>۳۳</sup> تا حدودی به شناخت هستی‌شناسانه نزدیک شده است، اما به دلیل تأثر از سوبرکتیویسم دکارتی، هرگز نتوانست اهمیت قوه خیال را به مثابه کانون شناخت هستی‌شناسانه درک کند. مطابق دیدگاه هایدگر، کانت به علت تأثیرپذیری از سنت متافیزیکی، دو قوه حس<sup>۳۴</sup> و فاهمه<sup>۳۵</sup> را مافوق قوه خیال تصور نموده است و اهمیت کانونی و محوری را- به جای قوه خیال- به

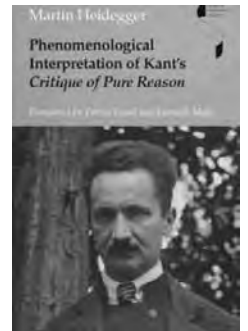
هستی‌شناسی است و به همین دلیل بخش تحلیل استعلایی<sup>۳۲</sup> کتاب کانت- که طبق تفسیر هایدگر، بحث از امکان ذاتی متافیزیک در معنای هستی‌شناسانه است- از نظر اهمیت بر بخش دیالکتیک استعلایی<sup>۳۳</sup> تقدم دارد.

کانت در کتاب خود (نقد عقل محض) کوشیده است تا اثبات کند که انسان در نسبت با اشیا دارای یک شناخت پیشینی<sup>۳۴</sup>- مقدم بر تجربه- است و توسط این شناخت پیشینی، امکان هر نوع شناسایی و تجربه از موجودات فراهم می‌آید. از نظر کانت این شناخت پیشینی محصول تجربه نیست، بلکه خود شرط لازم هر نوع تجربه است و اساساً امکان‌پذیر شدن تجربه، مشروط به همین شناسایی پیش از تجربه می‌باشد. بحث بر سر ماهیت و منشأ این شناسایی پیش از تجربه، محل اصلی چالش و تقابل تفاسیر شناخت‌شناسانه رایج از فلسفه کانت و تفسیر هستی‌شناسانه هایدگر از وی می‌باشد.

در تفسیرهای شناخت‌شناسانه از کانت، این شناخت پیشین، متعلق به ساختار ذهن آدمی است، اما هایدگر در تفسیر خود نشان می‌دهد که «شناخت پیشین در کانت همان درک پیشین ما از هستی است که بنیان هرگونه شناخت و تجربه از موجودات است.»<sup>۳۵</sup>

به نزد هایدگر این ادراک پیشین از هستی موجودات، محصول ظهور هستی خود شیئی است، یعنی باید شیئی خود را به ما بنمایاند تا به آن علم حاصل نماییم یا اینکه آن را متعلق تجربه خود قرار دهیم. هایدگر در تفسیر خود از کانت نشان می‌دهد که به هر تقدیر مواجهه با هستی اجتناب‌ناپذیر بوده و هر نوع شناخت اونتیک- یا تجربی- ناگزیر مبتنی بر معرفت هستی‌شناسانه و ادراک پیشینی از هستی می‌باشد و از این رو می‌کوشد تا جنبه‌های گوناگون پدیدارشناختی<sup>۳۶</sup> را در کتاب اصلی

**از نظر هایدگر نقطه**  
**کانونی و مسأله اصلی**  
**کتاب نقد عقل محض**  
**کانت، تبیین و توجیه**  
**شناسایی ترکیبی**  
**پیشینی- یعنی**  
**شناختی که خود**  
**هرگز حاصل تجربه**  
**نیست، ولی در عین**  
**حال تجربه را ممکن**  
**می‌نماید- است**



**کانت**  
**مقولات را**  
**مفاهیم محض**  
**فاهمه می‌نامد،**  
**اما هایدگر**  
**این نام‌گذاری را**  
**درست نمی‌داند،**  
**زیرا مقولات را**  
**حاصل تألیف**  
**محض قوه خیال -**  
**و نه محصول**  
**کارکرد منطقی**  
**فاهمه -**  
**می‌داند**

فاهمه اعطا می‌نماید.  
 هایدگر در کتاب کانت و  
 مسأله متافیزیکه تفسیر خود  
 را عمدتاً بر مبنای ویرایش  
 نخست کتاب نقد عقل محض  
 بنیان نهاده است، چرا که  
 اعتقاد دارد «کانت در ویرایش  
 نخست این کتاب تا حدودی  
 موفق به کشف اهمیت و  
 نقش قوه خیال در شناخت  
 هستی‌شناسانه می‌شود، اما در  
 ویرایش دوم، کارکرد بنیادین و  
 مستقل قوه خیال را به کارکرد  
 فاهمه فرو می‌کاهد.»<sup>۳۶</sup>

از نظر هایدگر ذات انسان  
 در قوه خیال ریشه دارد که در  
 اصطلاح‌شناسی هایدگر همان  
 حیث زمانی<sup>۳۷</sup> است. او معتقد  
 است که «قوه خیال موجد

افق عینیت است و تجربه عینی (ابژکتیو) هرگز بدون این افق  
 امکان‌پذیر نیست.»<sup>۳۸</sup>

باید اذعان کرد که این نوع تفسیر از کانت مورد انتقاد  
 بسیاری از شارحان و مفسران کانت واقع شده است که در رأس  
 آنها ارنست کاسیرر<sup>۳۹</sup> قرار دارد. کاسیرر در مقاله خود تحت عنوان  
 «کانت و مسأله متافیزیک؛ ملاحظات در باب تفسیر هایدگر از  
 کانت» با انتقاد از هایدگر می‌گوید که «هایدگر در این کتاب  
 مانند کسی است که می‌کوشد تا نظام کانتی را به خدمت بحث  
 خود درآورد.»<sup>۴۰</sup>

یکی از منتقدین کانت نیز- که از منتقدان سرسخت نحوه  
 تفسیر هایدگر از قوه خیال کانت می‌باشد- چنین می‌نویسد:  
 «زمان و قوه خیالی که هایدگر در نقد عقل محض ارائه می‌کند  
 حاصل قوه اندیشه خود اوست و نه کانت، چرا که هایدگر زمان  
 علمی فلسفه انتقادی کانت را به حیث زمانی درونی و وجودی  
 در اندیشه خود، و قوه خیال خلاق را- که در نظر کانت فقط  
 یک قوه محض نظری تلقی می‌شد- با اراده عقل عملی یکسان  
 می‌انگارد.»<sup>۴۱</sup>

همواره این پرسش مهم وجود دارد که آیا هایدگر در آثار  
 تفسیری خود از کانت- به ویژه بحث خیال و شمایتم- به شرح  
 و تفسیر فلسفه کانت پرداخته است و یا اینکه می‌کوشد در کنار  
 تفسیر دیدگاه‌های کانت، ایده اصلی خود را تحکیم کرده و به  
 اثبات برساند؟

هایدگر هدف خود از تألیف کتاب کانت و مسأله متافیزیک  
 را نوعی تفسیر کتاب نقد عقل محض کانت «به عنوان پی‌ریزی  
 یک نوع متافیزیک جهت تبیین و عرضه مسئله متافیزیک به  
 عنوان مسئله محوری هستی‌شناسی بنیادین»<sup>۴۲</sup> می‌داند.

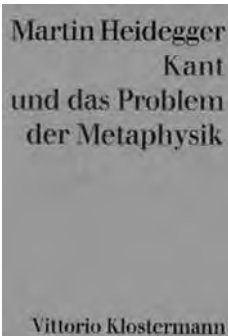
هایدگر در عین حال معترف است که نحوه تفسیر او از فلسفه  
 کانت بالقوه می‌تواند ادله مناسبی جهت انتقاد در اختیار منتقدان  
 قرار دهد، اما با این وجود سخت اعتقاد دارد که تفاسیری از قبیل  
 تفسیر کاسیرر صرفاً نوعی فیلولوژی<sup>۴۳</sup> هستند و او در پی برقراری  
 دیالوگ با کانت است و نه صرفاً یک تفسیر فیلولوژیک. او در  
 این باره چنین می‌نویسد: «منتقدان مرا به علت خشونت مستتر  
 در نحوه تفسیر من شمتات می‌نمایند و زمینه این شمتات به  
 راحتی در این اثر (کانت و مسأله متافیزیک) قابل دسترس است.  
 اما گفتگو بین اندیشمندان- در قیاس با روش‌های فیلولوژیک  
 تاریخی- از قوانین دیگری تبعیت می‌کند.»<sup>۴۴</sup>

در دیالوگ بین اندیشمندان طراز اول، هر اندیشمند موقف  
 و نحوه خاص تفکر خود را دارد. هرچند کارل یاسپرس<sup>۴۵</sup> صراحتاً  
 اظهار می‌دارد که «کانت در شأن و مرتبه از تمامی شارحان و  
 مفسران خود برتر است»<sup>۴۶</sup> اما به هر حال باید هایدگر را یک  
 اندیشمند طراز اول و هم‌شأن کانت در نظر داشت.

هایدگر جهت نشان دادن تمایز بین دیالوگ میان اندیشمندان  
 با تفاسیر متداول، به منتقدان خود- به ویژه کاسیرر- چنین جواب  
 می‌دهد: «هر چند مفسر جهت استخراج معنا از کلمات ممکن  
 است به نوعی خشونت روی آورد، اما نباید این خشونت با یک  
 تفسیر من‌غندی یکسان پنداشته شود.»<sup>۴۷</sup>

هایدگر صراحتاً اظهار می‌دارد که تفسیر او از کانت به  
 موضوعاتی پرداخته است که هیچ یک از فیلسوفان غربی- و  
 هیچ یک از تفاسیر موجود- به آنها توجهی نداشته است. او در  
 این باره می‌نویسد: «این افکار پدیدارشناسانه موضوعاتی را مورد  
 مذاقه قرار می‌دهند که هرچند ظاهراً کم اهمیت به نظر می‌رسند،  
 ولی در عین حال مسائلی هستند که تاکنون فلسفه آنها را مورد  
 تأمل قرار نداده است.»<sup>۴۸</sup>

**هایدگر هدف خود از**  
**تألیف کتاب کانت و**  
**مسأله متافیزیک را**  
**نوعی تفسیر کتاب**  
**نقد عقل محض کانت**  
**«به عنوان پی‌ریزی**  
**یک نوع متافیزیک**  
**جهت تبیین و عرضه**  
**مسئله متافیزیک**  
**به عنوان مسئله**  
**محوری هستی‌شناسی**  
**بنیادین» می‌داند.**



او معتقد است که روح اصلی فلسفه - یعنی مسأله هستی - با تفسیر وی از کتاب کانت (نقد عقل محض) آشکار خواهد شد. هایدگر در کتاب تفسیر پدیدارشناسانه نقد عقل محض کانت با ذکر عبارتی از کانت نشان می‌دهد که «مسیر تفکر یک متفکر می‌تواند غیر از آن چیزی باشد که خود وی مراد کرده و یا عبارات آن متفکر ابراز می‌دارد.»<sup>۴۹</sup>

هایدگر در تمام آثار تفسیری خود از کانت - به ویژه دو کتاب مهم کانت و مسألهٔ متافیزیک و تفسیر پدیدارشناسانه نقد عقل محض کانت - مرتباً با رجوع مستقیم به کتاب نقد عقل محض کانت - با مقایسه دقیق و کلمه کلمه هر دو ویرایش - نقل قول می‌کند.<sup>۵۰</sup>

باید در نهایت به این نتیجه رسید که تفسیر هایدگر از کانت هرگز از نوع تفاسیر متداول نیست، بلکه حاصل تضارب آرا و اندیشه‌های بزرگ‌ترین آثار فلسفی قرون اخیر - نقد عقل محض و وجود و زمان - و دیالوگی متفاوت مابین کانت و هایدگر است. هایدگر صراحتاً اعلام می‌کند که آن قسمت کوچک - یازده صفحه - در بخش منطق استعلایی<sup>۵۱</sup> کتاب نقد عقل محض می‌تواند نقطهٔ محوری و کانونی فلسفهٔ نظری کانت باشد که عنوان آن «شماتیزم مفاهیم محض فاهمه»<sup>۵۲</sup> است. از نظر او «کانت با طرح مسألهٔ شماتیزم می‌کوشد نشان دهد که زمان مساوی شهود محضی است که مفاهیم محض فاهمه (یا مقولات) - که از نظر هایدگر همان مفاهیم هستی‌شناسانه هستند - باید بر آن مبتنی باشد.»<sup>۵۳</sup> این نوع تفسیر از شماتیزم عیناً مطابق با هدف هایدگر در کتاب وجود و زمان است. او در مقدمهٔ این کتاب چنین می‌نویسد: «هدف موقت ما تفسیر زمان به مثابهٔ افق ممکن هرگونه فهم از هر نوع هستی می‌باشد.»<sup>۵۴</sup> هایدگر در تفسیر خود چنین نتیجه می‌گیرد که اگر کانت

کوشیده است تا زمان را بنیاد تمام مفاهیم محض فاهمه فرض نماید، به این دلیل است که هر نوع فهم از هستی صرفاً در افق زمان صورت می‌گیرد.

از نظر کانت وحدت زمان، شرط ضروری امکان تجربه انسانی است و این وحدت صرفاً محصول عملکرد استعلایی قوهٔ خیال - واسطه و پیوند میان شهود حسی و فاهمه - است، پس قوهٔ خیال با شهود حسی و صورت محض آن - زمان - مرتبط است. هایدگر در تفسیر خود می‌کوشد اثبات کند که قوهٔ خیال تنها به عنوان امری مرتبط با زمان می‌تواند وجود داشته باشد - و برخلاف دیدگاه کانت - و این قوه در زمان نیست، بلکه اساساً خود همان زمانی است که هایدگر آن را «زمان بنیادین یا حیث زمانی می‌نامد»<sup>۵۵</sup>.

نکتهٔ بسیار مهم دیگر آن است که طبق رأی کانت، هرگونه ارتباط با ابژه در افق زمان و در وحدت زمان صورت می‌پذیرد و به اعتقاد هایدگر ماهیت قوهٔ خیال، قطعاً امری زمانی است و خیال استعلایی همان زمان یا حیث زمانی است.

از نظر کانت بدون وساطت قوهٔ خیال هیچ نوع شناخت و ادراکی میسر نخواهد بود. این سوژه است که واجد هر نوع احساس و ادراک و تجربه است و خود به این ادراکات و آگاهی‌های متکثر وحدت اعطا می‌نماید. این آگاهی استعلایی<sup>۵۶</sup> - یا من می‌اندیشم<sup>۵۷</sup> - مبنای هر نوع امکانی از اندیشه و تجربه است.

اما این نوع خودآگاهی هرگز نمی‌تواند محصول حس و فاهمه باشد، زیرا هر نوع شهود حسی و هر نوع تصویری مشروط به وحدت خودآگاهی یا همان آگاهی استعلایی است. پس این وحدت نتیجه حس و فاهمه نیست، بلکه محصول قوهٔ خیال است که دارای دو کارکرد تجربی و استعلایی است.

طبق تفسیر هایدگر تألیف محض قوهٔ خیال خلاق، همان ساحت ذهن است که در آن شهود و اندیشه وحدت می‌یابند. از نظر او ذات انسان ریشه در قوهٔ خیال استعلایی دارد که در اصطلاح‌شناسی هایدگر در وجود و زمان به حیث زمانی تعبیر می‌شود.<sup>۵۸</sup>

قوهٔ خیال استعلایی در کتاب نقد عقل محض کانت همان واقعیتی است که در کتاب وجود و زمان هایدگر از آن به دزاین<sup>۵۹</sup>، حیث زمانی یا اگزیزتانس<sup>۶۰</sup> تعبیر می‌شود.

هایدگر در اهمیت بحث قوهٔ خیال - در نقد عقل محض کانت - معتقد است که اگر انسان تصور کند که این مبحث - قوه خیال - امری اضافی و روانشناسانه<sup>۶۱</sup> است «صرفاً به کلمات توجه داشته و نسبت به ساحت دزاین انسان نابینا است.»<sup>۶۲</sup>

از نظر هایدگر قوهٔ خیال افق عینیت (ابژکتیویته) - افق زمان - را پدیدار می‌سازد و بدون وجود این افق هیچ نوع تجربهٔ عینی (ابژکتیو) میسر نیست و در عین حال نتیجه می‌گیرد که قوهٔ خیال ریشهٔ مشترک شهود و تفکر است. پس طبق این تفسیر وحدت بنیادین بین شهود و تفکر به این دلیل است که هر دوی آنها از یک ریشه مشترک - قوهٔ خیال استعلایی - نشأت گرفته‌اند.

## کاسیرر در مقالهٔ خود

### تحت عنوان «کانت و

### مسألهٔ متافیزیک؛

### ملاحظات در باب

### تفسیر هایدگر

### از کانت» با انتقاد

### از هایدگر می‌گوید که

### «هایدگر در این کتاب

### مانند کسی است

### که می‌کوشد تا نظام

### کانتی را به خدمت

### بحث خود در آورد.»



از نظر هایدگر نقطه کانونی و مسأله اصلی کتاب نقد عقل محض کانت، تبیین و توجیه شناسایی ترکیبی پیشینی<sup>۶۳</sup> - یعنی شناختی که خود هرگز حاصل تجربه نیست، ولی در عین حال تجربه را ممکن می‌نماید - است و این نوع شناخت محض - شناخت هستی‌شناسانه - بر اساس شهود محض - زمان - و اندیشه محض - مقولات فاهمه - شکل می‌گیرد. قوه خیال وحدت ذاتی میان شهود محض و اندیشه محض - وحدت ذاتی زمان و مقولات - را فراهم می‌آورد و در نتیجه قوه خیال - یعنی ساخت بنیادین ذهن - همان قوه‌ای است که ادراک پیشینی از هستی و مواجهه با جهان را میسر می‌نماید که در تعبیر هایدگر از آن به معرفت هستی‌شناسانه یاد می‌شود.

کانت مقولات را مفاهیم محض فاهمه می‌نامد، اما هایدگر این نام‌گذاری را درست نمی‌داند، زیرا مقولات را حاصل تألیف محض قوه خیال - و نه محصول کارکرد منطقی فاهمه - می‌داند. از نظر هایدگر، کانت به درستی نشان داد که ارتباط قوه خیال با زمان، جایگاه و بنیاد مقولات است، اما هرگز نتوانست به این بصیرت نایل شود که در «همین تألیف محض مرتبط با زمان قوه خیال است که بنیاد مقولات آشکار می‌شود»<sup>۶۴</sup>.

طبق تفسیر هایدگر «علت اساسی مشکل کانت در اینجاست که او عناصر شناسایی محض - شهود و اندیشه - را به طور جداگانه و مجزا بررسی می‌نماید»<sup>۶۵</sup>.

هایدگر برای طرح صحیح موضوع مقولات - برخلاف کانت - نه از فاهمه - بلکه از قوه خیال - به عنوان مبنا و ریشه مشترک شهود و فاهمه - به عنوان تکیه‌گاه اساسی یاد می‌کند و از نظر او در همین قوه خیال است که شهود و فاهمه اساساً از یک وحدت ماهوی و بنیادین برخوردار می‌شوند. از نظر هایدگر اگر نقطه عزیمت خود را قوه خیال استعلایی بگیریم در آن صورت با عویصه‌ای که کانت در استنتاج استعلایی<sup>۶۶</sup> با آن مواجه شد - شکاف بین مقولات و شهود حسی - روبرو نخواهیم شد. طبق منظر هایدگر با قوه خیال استعلایی، امکان ادراک پیشینی از ماهیت موجودات فراهم می‌آید.

هایدگر بارها به نوسان دیدگاه کانت راجع به نسبت میان خیال و فاهمه اشاره می‌کند، زیرا کانت در عین حال که اعتقاد داشت که خلاقیت زمانی قوه خیال، بنیاد خودآگاهی استعلایی است، اما نهایتاً نتیجه گرفت که این «قوه فاهمه و خودآگاهی استعلایی - و نه قوه خیال - است که دربر دارنده یک تألیف محض خلاق است»<sup>۶۷</sup>.

طبق تفسیر هایدگر از کانت، زمان افقی است که هستی، خود را در آن آشکار می‌سازد و ما با اتکا به زمان می‌توانیم به صدور احکام ترکیبی پیشین مبادرت کنیم. او قویاً اعتقاد دارد که بخش منطق استعلایی در کتاب نقد عقل محض به معنای منطق صوری نیست، بلکه عمدتاً ناظر به مباحث هستی‌شناسی است و به ویژه «بخش شماتیزم مفاهیم محض فاهمه در این بخش - منطق استعلایی - که بین دو بخش تحلیل مفاهیم و تحلیل اصول قرار دارد، هرگز منطبق با منطق صوری نیست»<sup>۶۸</sup>.

نتیجه نهایی تفسیر هایدگر از این فراز مهم کتاب کانت - بخش شماتیزم - این است که امکان صدور احکام ترکیبی پیشین تنها بر اساس ماهیت هستی‌شناسانه مقولات قابل فهم است، یعنی مقولات - به منزله تعینات زمانی مرتبط با قوه خیال محض - امکان ارتباط سوژه و ابرژه - به طور کلی - را فراهم می‌سازند و آنها (مقولات) هرگز نمی‌توانند به منزله مفاهیم صرفاً متعلق به فاهمه - و منفک از شهود حسی - تلقی شوند.

در این راستا کانت اذعان دارد که «ما دریافته‌ایم که مفاهیم پیشین محض یا مقولات علاوه بر کارکرد فاهمه باید حاوی پاره‌ای شرایط صوری پیشینی حسی - یعنی حاوی شرایط حس درونی یا زمان - نیز باشند»<sup>۶۹</sup>. پس خود کانت نیز معترف است که مقولات نمی‌توانند صرفاً نشانگر کارکرد منطقی فاهمه باشند، بلکه آنها در عین حال حاوی شرایط شهود محض زمان نیز هستند و هایدگر از این اعتراف چنین نتیجه می‌گیرد که مقولات - از نظر کانت - نه فقط واجد کارکرد صوری و منطقی در صدور احکام هستند، بلکه به علت ارتباط با شهود محض - زمان - واجد محتوای واقعی نیز هستند، یا به عبارتی مقولات، علاوه بر مفاهیمی منطقی، مفاهیمی انتولوژیک نیز هستند.

هایدگر اعتقاد دارد که کانت در مبحث شماتیزم کوشیده است تا تألیف محض قوه خیال خلاق را به نحو بنیادی‌تری درک کند. چرا که کانت در بحث شماتیزم دیگر به ماهیت محض مقولات نپرداخته است و به جای آن به احکام ترکیبی پیشین و کاربرد مقولات در آنها می‌پردازد.

کانت در بحث شماتیزم دیگر مقولات را صرفاً مفاهیم محض فاهمه نمی‌داند، بلکه نشان می‌دهد که مقولات صرفاً در صورتی قادر به عملکرد خود هستند که فاهمه نخست یک ایماژ<sup>۷۰</sup> محض را - در یک زمان محض - برای مفاهیم خود اخذ نماید. از نظر هایدگر فاهمه تنها در صورتی قادر به عمل است که مرتبط با زمان - شهود محض - باشد.<sup>۷۱</sup>

هایدگر در تفسیر خود از دو قسمت حس استعلایی<sup>۷۲</sup> و تحلیل استعلایی کتاب نقد عقل محض کانت نشان می‌دهد که مبحث شماتیزم - یعنی تبیین مقولات به مثابه تعینات محض زمانی - و ارتباط مقولات با خلاقیت زمانی قوه خیال، قلب و کانون و محور اصلی کتاب نقد عقل محض است و حتی معتقد است که بخش استنتاج استعلایی مقولات نیز مبتنی بر بحث شماتیزم است.

به اعتقاد هایدگر مبتنی بر و تفسیر او - هرچند کانت چنین استنباطی از مبحث شماتیزم ندارد - «بحث شماتیزم به ارتباط زمان با قوه خیال - یعنی همان ساحتی که مبنای امکان معرفت هستی‌شناسانه است - می‌پردازد»<sup>۷۳</sup>.

هایدگر مبتنی بر تفسیر خود از کتاب نقد عقل محض کانت، می‌کوشد یک تصویر متفاوت از حقیقت هستی انسان به دست دهد که کاملاً با تصویر سنت رایج متافیزیکی مغایرت دارد. طبق این دیدگاه نحوه هستی انسان هرگز به شهود حسی و یا فاهمه قابل تحویل<sup>۷۴</sup> نیست، بلکه این نحوه هستی مبنا و بنیان مشترک حس و فاهمه است.

37. Ibid, Translator's introduction, P. XIX.
38. Ernst Cassirer.
39. Cassirer, Ernest, Kant und das problem of metaphysics; Bemerkungen zu Martin Heidegger's Kant interpretation, Kantian studien, Vol. 36. P. 17.
40. Grene, Marjorie, Martin Heidegger, Bowes, London, PP.66-67.
41. Heidegger Martin, Kant and the Problem of Metaphysics, P. 3.
42. Philology.
43. Ibid. XXV.
44. Karl Jaspers (1889- 1967).
45. Jaspers, Karl, Great philosophers, Division Kant, Introduction. IV.
46. Kant and the Problem of Metaphysics, P. 207.
47. Phenomenological interpretation, P.12.
48. Ibid. P.2.
49. For example cf. Phenomenological interpretation, PP. 115- 215.
50. Transcendental Logic.
51. The schematism of pure concepts of understanding.
52. Kant and the Problem of Metaphysics, P. 18.
53. Heidegger, Martin, Being and time, P.18.
54. Phenomenological interpretation, PP. 231-2.
55. Transcendental Consciousness.
56. I think.
57. Ibid. P.283.
58. Dasein.
59. Existence.
60. Psychological.
61. Ibid. P.189.
62. Synthetic a priori.
63. Ibid. P.206.
64. Kant and the Problem of Metaphysics.p.263.
65. Transcendental Deduction.
66. Phenomenological interpretation, P. 286.
67. Ibid, 291.
68. Kant, Immanuel, The critique of pure Reason, tr. By Norman Kemp Smith, A139/ B178.
69. Image.
70. Phenomenological interpretation. P. 292.
71. Transcendental Aesthetic.
72. Ibid, P.292.
73. Reduction.

1. *Kant und das Problem der Metaphysik*.
  1. Immanuel Kant (1724- 1804).
  2. Pre- Kantian.
  3. Post- Kantian.
  4. The critique of pure Reason (1781/A- 1787/B).
  5. Martin Heidegger (1889- 1976).
  6. Being and time (sein und zeit).
  7. Phenomenological interpretation of Kant's critique of pure Reason.
  8. Basic problems of phenomenology.
  9. Kant and the problem of metaphysics.
  10. Kant's thesis about Being.
  11. What is a thing?.
  12. Heidegger, Martin, Kant and the problem of metaphysics. P.21.
- این اثر ترجمه‌ای است از «Kant und das problem der Metaphysik» که نخستین بار در مجموعه درس‌های هایدگر در ترم زمستان ۶-۱۹۲۵ در توتنبرگ ارائه شد و سپس در درس‌ها و سخنرانی‌هایی در موسسه هردر در ریگا در سپتامبر ۱۹۲۸ تکرار شد. متن آلمانی و اصلی این اثر نیز برای اولین بار در ۱۹۲۹ به چاپ رسید.
13. Ibid, P.21.
  14. Ontological.
  15. Fundamental ontology.
  16. Ibid, P.3.
  17. Ontic.
  18. Objectivity.
  19. Empirical.
  20. Epistemological.
  21. Transcendental Analytic.
  22. Transcendental Dialectic.
  23. A priori.
  24. Phenomenological Interpretation of Kant's critique of pure Reason, P.48.
  25. Phenomenological.
  26. Ibid. P.49.
  27. Subjectivism.
  28. Subject.
  29. Object.
  30. Descartes(1596-1650).
  31. Reality.
  32. Imagination.
  33. Sensation.
  34. Understanding.
  35. Kant and the problem of metaphysics, P.187.
  36. Temporality.